[illegible] کا فصیح [illegible]

[illegible]

در مطبع منشی نولکشور [illegible] طبع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

ای [illegible] داغ تو دل از غم [illegible] لاله را | [illegible] ساغر [illegible] لاله را

از [illegible] گل [illegible] لاله در چمن | دیگر بدست خویش نگیرد پیاله را

[illegible] گشت [illegible] گل گرچه صد هزار | بلبل [illegible] در [illegible] را

آمد [illegible] | [illegible] پیاله را

[illegible] گل [illegible] | [illegible] لاله را

اوصاف گل ز بلبل [illegible] توان شنید | چون [illegible] پیاله را

آزرده [illegible] دل محمود [illegible]
[illegible] را

[illegible] آفتاب [illegible] | [illegible] حسن آفتاب

[illegible] رقیب | [illegible] کتاب

[illegible] حسن [illegible] | [illegible] آب [illegible]

[illegible] نهالیست که در چشم من
بر نام تو [illegible] دوست کند
[illegible] تو سرو برابر نشد

جانیست که [illegible] خواب
از [illegible] هر نقش [illegible] آب
پیش [illegible] از خجالت گل آب

بارها [illegible] از دل محمود [illegible]
سر [illegible] و [illegible] خواب

[illegible] ساقی [illegible] گاه [illegible] گاه چه سبب
[illegible] عشق [illegible]
پیش او [illegible] گل [illegible]
[illegible]
[illegible] امید [illegible] ست
[illegible] روی تو عاشق [illegible] جان

از [illegible] نگاه [illegible] گاه چه سبب
[illegible] ساقی [illegible] گاه [illegible] گاه چه سبب
از خجالت این [illegible] گاه [illegible] گاه چه سبب
[illegible] چو لاله گاه [illegible] گاه چه سبب
[illegible] گاه [illegible] گاه چه سبب
صفت زرد [illegible] گاه [illegible]

یار [illegible] محمود [illegible] چون [illegible]
ساقی مشکین کلاله گاه [illegible] گاه چه سبب

آفتاب روی تو شمع انجمن ست
[illegible] امروز [illegible] یوسف [illegible]
[illegible] هر که دید گفت از شوق
[illegible] بگرفت هر که [illegible]

گل روی تو زینت چمن ست
زان سبب عاشق تو مرد و زن ست
الله الله که این چه سیم تن ست
دل او شاد و کام او [illegible] ست

چو رگ عشق تو چون کنم من زار | تا مرا جان [illegible] شست و [illegible]
تا ز [illegible] شد [illegible] از خط [illegible] | [illegible] شده او [illegible] شده [illegible]

آمد ز لطف ایاز [illegible] محمود
بحر [illegible] عجب [illegible]

تا سیب شد [illegible] ایاز الغیاث | از [illegible] گشت جان [illegible] الغیاث
از [illegible] و [illegible] جان [illegible] | با [illegible] شده [illegible] الغیاث
تا [illegible] میان [illegible] | [illegible] دیگر [illegible] الغیاث
[illegible] جان اگر | [illegible] دست آن [illegible] الغیاث
[illegible] گفت [illegible] | [illegible] چشم [illegible] الغیاث
[illegible] اگر [illegible] شام | گر [illegible] سنگسار الغیاث

[illegible] ایاز [illegible] کام دل
محمود شد [illegible] گرفتار الغیاث

[illegible] صاحب تاج | [illegible] جهان [illegible] محتاج
چنان [illegible] ساخت ماجرا | که [illegible] پیش [illegible] تاراج
چو [illegible] وصلت یافت عاشق | [illegible] معراج
جهان [illegible] چون [illegible] | زمین آن ساعد [illegible] تاج
جگر خون کرد [illegible] سنگ [illegible] | گرفت [illegible] باج

بهم داد ز آفتاب عجب [illegible]	[illegible] چون [illegible]

جمال خود [illegible] از روی [illegible]
که [illegible]

[illegible]	ز وصف [illegible]
بگویم وصف آن [illegible]	که عقل [illegible]
[illegible]	[illegible]
بگویم گل [illegible]	که خود گل [illegible] بوستان [illegible]
چنان مایل شدم [illegible] جانان	که [illegible]
چه دانستی از آن دلبر تو چندان	نشان [illegible]

[illegible] گل [illegible]
دلم [illegible]

حرام باده [illegible] قدح	[illegible] باده [illegible]
[illegible] ساقی و [illegible]	روان [illegible]
[illegible]	چو [illegible] باده [illegible]
حلال نیست می لعل بی لب ساقی	بود حرام چو [illegible]
حکایت از جم و جام [illegible]	[illegible]
[illegible] باده [illegible]	[illegible] جانان [illegible] قدح

[illegible]

حدیث کوته و نقشی ... ز محمود
و ... ایاز ... او ... چهار شوخ

خبر از حال ما گرفت آن شوخ | چه او دیگر ندیدم در بستان شوخ

خرد و هوش از دست او داده پیران | کسی کم دیده مثل آن جوان شوخ

خراب کرد و در هر گوشه چشمش | نباشد کس ... دل تر از آن شوخ

خدا را ... و دارد خوبی او | اگرچه نیست چون او در جهان شوخ

نگار را ... خدا ... کرده شوخی | نباید بود ... جادوان شوخ

خرد و حیران آن شوخ ست ... | ... اشتگار او ... شوخ

خراب عشق او محمود ... زانکه
ایاز او ... ... مهربان شوخ

دل ترا ... میگوید | وصف تو ... میگوید

دانه ... ترا | خلق مشک تتار میگوید

در دهان ... زبان دارد | وصف رفتار ... میگوید

دلبرا خلق چشم مست ترا | ترک مردم شکار میگوید

... و ... را ... عشق | باده خوشگوار میگوید

... چرا ... | ... آید ... میگوید

... ایاز ... محمود

[illegible]

	[illegible] میگوید	

در لب تو هست لبی پر ز بیان لذیذ	آن که هست طعم شکر [illegible] لذیذ
دیگر چو من کجاست [illegible] جهان کرد	با آن [illegible] که هست [illegible] لذیذ
[illegible] دست تو بیکشم بجان	عشاق [illegible] هست شیرین لبان لذیذ
[illegible] ز مهر تو هستم در اضطراب	چون هست [illegible] لبان لذیذ
دل تو عزت [illegible] بنهادی	زهر آمده ز دست تو در کام جان لذیذ
[illegible] عظیم [illegible] لبت هست چو قند	کامد ز طعم قند لب گلرخان لذیذ

	دل [illegible] محمود [illegible] چون آمده گرفتن دل بتان لذیذ	

روی تو هست [illegible] گلزار	گفت [illegible] پیش روی تو گل زار
[illegible] دل با سنگ [illegible] گویم	پیش هر دم چه سر [illegible] اظهار
روزی ما نشد وصال حبیب	[illegible] از [illegible]
روز تا شب [illegible] آتش هجر [illegible]	[illegible] ناب [illegible] انگار
رنگ من زعفرانی از غم تست	ریزم از دیده اشک چون گلنار
روی تو از گل هست [illegible]	نیست گل چون رخت یکی ز هزار

	راست [illegible] ای محمود در دل من نشست تا سوفار	

[illegible] تو شد لاله و گل نیز	شد از کلام تو طوطی زبون و بلبل نیز
[illegible] حسن خط [illegible]	[illegible] سنبل نیز
زبان [illegible] سوسن گشت [illegible]	[illegible] نیز
[illegible] لب [illegible]	[illegible] لعل [illegible] نیز
[illegible]	گردد [illegible] لطف [illegible] گل نیز
[illegible] رقیب [illegible]	[illegible] گل نیز

گر [illegible] محمود [illegible]
[illegible] لعل [illegible] نیز

[illegible] چون [illegible] ارزد	[illegible] ارزد
[illegible] عشق [illegible] رقیب	اندرین دریا [illegible] ارزد
[illegible]	[illegible] دریا [illegible]
[illegible] رقیب	[illegible] ارزد
[illegible] چون رقیب [illegible]	[illegible] دریا [illegible] ارزد
[illegible]	[illegible] ارزد

[illegible] چون ناله [illegible] باشد حزین
ناله محمود [illegible] ارزد

سینه من [illegible] باشد [illegible]	دل [illegible] باشد [illegible]

[illegible] تا [illegible] تو پیدا باشد و بس
[illegible] حاجت [illegible] تو پیدا باشد و بس
[illegible] شادی خاطر دلگیر تو پیدا باشد و بس
[illegible] تو پیدا باشد و بس
[illegible] تو پیدا باشد و بس

سوی من تیر نظر گر فکنی ای محمود
سینهٔ من سپر تیر تو پیدا باشد و بس

[illegible] پادشاه [illegible] خوبان [illegible]
[illegible] محرم [illegible]
[illegible] حاجت [illegible]
[illegible] سوخته [illegible]
[illegible] عمر [illegible]
[illegible] درد [illegible]

[illegible] دل محمود [illegible]
خوش [illegible] وصال [illegible]

[illegible] جان [illegible]
[illegible] مشکل [illegible]

[illegible]

صد جفا و جور می‌بینم ز هجر گلرخان — زین جفا کی می‌شود یابد دل حیران

عاشقی‌ام که پیدا گرد [illegible] ماه و چرخ — ساخت [illegible] او [illegible]

جان بر هم [illegible] لطف پادشاه [illegible] — گشته‌ام از ضعف [illegible]

[illegible] لطف [illegible] — یوسف [illegible]

ساخت می محمود را [illegible] ایاز
از غم [illegible] شود [illegible] خلاص

[illegible] هست که حال [illegible] بار کنم عرض — غم [illegible] دل با [illegible] کنم عرض

[illegible] — چه جای است که اظهار حال زار کنم عرض

[illegible] — [illegible] هزار بار کنم عرض

[illegible] — چه لازم است که در پیش آن نگار کنم عرض

[illegible] آن یار — زیاده گردی آن [illegible] بار کنم عرض

ضعیف گشته‌ام از غم [illegible] — هزار بار [illegible] کنم عرض

[illegible] محمود [illegible]
[illegible] گشت که اظهار حال زار کنم عرض

[illegible] گشته‌ام از [illegible] خط — [illegible] ندارد نقطه

[illegible] — [illegible] این نمط

[illegible] لطف — [illegible] غلط

[illegible]

١١

ما طالب دیدار و دوست به عهد از غلط چه غلط — آتش هجران تو عجب یک شعله از دل چه غلط

طوطی با یار صحبت با قند و شکر و دوست — آب دو چشم من و دوست روان چه غلط

از عهد و فا در عشق و فنا از هیچ دیگر گذشته — دست تنهائی و ما را ز هیچ غلط از غلط

گل که کنم و فرقت عشق از مطرح و راه
به سر ز غرقت و فا گر چه نشیند کی تو غلط

ظلم کرد ی چه شنیده خود از آن یار از چه غلط — گر نباشد دل از تو و چه ز ما از چه غلط

ما را با ما صبر با ما هر جان نشسته — صبر از دو گر نباشد دل نگار از چه غلط

طلب کنی بار می آیم و دیگر باره — شاه غم بی ماه رو دیست نگار از چه غلط

ما هر گل کی بیاید و امید کسے — ما امید می چه تو بود امید و ار از چه غلط

طوف جان در میدان عشق روی نشست — ما عشق تو بود دل بیقرار از چه غلط

ما هر دست کی کار عاشق محمد برهنه — یا رب ما امید غم کی یار از چه غلط

دل من شکست چون محمود از غلط
یا رب از ما ز محمود نما سود از چه غلط

حبیب باشد که فرو زم شیر و تن ره بی یار شمع — و گر و بند غرور از شعر هر آن شعر ما شمع

جام محبت از هجران شیشه و دل کی ز عشق خویش — گر بکشت به پیش و غم شعله الطاف شمع

عاشق بیدل به جان ز شمع سوختن ما نظم — سوختند به جان از عشق گر چه ما ز شمع

غنچه لب از عشق گل جان امید چه دم — ز امید دو چه فروزنده گل نار شمع

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

شد دل محمود [illegible] از دست ایاز

[illegible]

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible] دل محمود [illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible] کسی [illegible] اگر حاصل نخواهد بود	[illegible] حرف [illegible]

فرق [illegible] مسعود [illegible] نشست ای شیخ
گرچه محمود [illegible] مسعود [illegible]

[illegible] فلک [illegible] در بلای فراق	اسیر [illegible] جفا گردد مبتلای فراق
[illegible] دل [illegible]	که غیر [illegible] دگر دوای فراق
[illegible] من گریه [illegible]	شود خلاص دل [illegible] از جفای فراق
قبول کن [illegible] سنگ	بگوش هر که رسد همچو من صدای فراق
[illegible] عشق	کجاست [illegible] فراق
[illegible] من زار	قدم [illegible] بسوی [illegible] فراق

[illegible] نگار [illegible] محمود
که آید [illegible] من آمد دگر بجای فراق

[illegible] فلک	[illegible]
[illegible] پیدا	نتوان یافت دگر [illegible] لعل [illegible]
[illegible] یافت [illegible]	[illegible] گرچه [illegible] پایان [illegible]
[illegible]	[illegible] عالم همه حیران [illegible]
[illegible] اسلام	لشکر [illegible] چون گرد برآمد [illegible]
[illegible]	[illegible] آن لب چون قند [illegible]

وز زلف دلبر گره [illegible] کشید [illegible]
حالا به مجنون پریشان [illegible]

[illegible] دوست [illegible] همه دل	[illegible] بر آورد [illegible] کام دل
[illegible] که کی [illegible]	[illegible] ناکام دل
[illegible] چو جهان [illegible]	[illegible] پیشانی [illegible] دل
[illegible] کس [illegible]	[illegible] کام دل
[illegible] عجب [illegible]	[illegible] صبح [illegible] دل
[illegible] پاپان [illegible]	[illegible] کام دل

عجب [illegible] شد با [illegible]
عجب ناکام شد با [illegible] کام دل

[illegible] نگار [illegible]	[illegible]
[illegible] دل [illegible] گل	[illegible] گل [illegible]
[illegible]	[illegible] صبح [illegible]
[illegible]	[illegible] ناکام
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible] عقل [illegible]	[illegible]

[illegible] کوب [illegible] گرد [illegible]

[illegible]

کرده‌ام خسته از درد دل بیمار علم

بسته پر شیشه از خون جگر [illegible]
نکهت از تیغ نفس ما خون ساخته
درد وفا با دگران باخته
نقد دل و دین همه برد زیاد
نوش کنم خون جگر [illegible]
یک بار آمد [illegible] خط [illegible]

[illegible] گل چمن
[illegible] دل [illegible] عشق
[illegible] از درد [illegible]
[illegible] لب [illegible] شکر شکن
[illegible] وصل [illegible]
[illegible]

[illegible] ساخته
نام [illegible]

[illegible] جان و دل [illegible]
[illegible] وصل [illegible] وفا
[illegible] از درد دل [illegible]
[illegible] دل [illegible]
[illegible] ساخته [illegible] جان [illegible]
[illegible]

[illegible] که [illegible]
جان من [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible] دل [illegible]

حبیب من همین باشد کسی [illegible]	آه کن [illegible]
هست چو گوئی [illegible] هجران [illegible]	ساخت [illegible]
هست [illegible]	[illegible]
[illegible] دیگر [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

پیچ و گره در دل محمود نیست

جز غم تو روز و شب و سال و ماه

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible] محمود [illegible]	[illegible]

تمام شد [illegible] مسمی به محمود نامه [illegible]

سال [illegible] شعبان [illegible] هجری [illegible] مطبع نامی منشی نولکشور [illegible]

DATE	NO.	DATE	NO.